



🌸 وقتی سفال، قیمت الماس گرفت

در پروتکل‌های موزه‌داری، معمولاً اشیایی با قدمت چند صدساله یا از جنس طلا و نقره نگهداری می‌شوند. اما قلک‌های فاطمه و اسراء، قانونی جدید برای موزه آستان قدس نوشتند. این قلک‌ها به جای آنکه به صندوق‌های نذورات بروند، راهی تالار تاریخ شدند. چرا؟ چون این قلک‌ها گنجینه‌ای را در دل داشتند که در هیچ بانک و خزانه‌ای یافت نمی‌شود: «معصومیت بی‌دفاع». اسکناس‌های تاشده درون این سفال‌های کوچک، حالا معتبرترین اسناد مظلومیت این خاک هستند؛ آنها نشان می‌دهند که کینه دشمن، نه سنگ و دیوار، بلکه دقیقاً همان نقطه‌ای را نشانه رفته بود که حریم امن زندگی است: آرزوهای پاک و دنیای شیرین کودکانی که هنوز القای «ایران» را به پایان نبرده بودند. حالا این دو قلک سفالی، در کنار ظروف عتیقه و فرش‌های نفیس، جایگاهی ابدی یافته‌اند. آنها قرار است به زائران بگویند که چگونه شجره طیبه در میناب، باموشک کینه لرزید، اما آرزوهایش به مشهد رسید.

🌸 پناهی در آستان خورشید

این دو قلک کوچک، نه با چرخ روزگار که با پاهای خسته و دل‌های شکسته به این صحن و سر رسیدند. آقای یعقوب و اصغر آقا، جگر گوشه‌هایشان را به خاک سرد سپردند، اما آرزوهای آنها را بر دوش گرفتند و به سوی خورشید خراسان شتافتند. آنها آمدند تا در میانه هجوم این غم‌سنگین، به آغوش کسی پناه ببرند که قرن‌هاست مرهم زخم‌های بی‌علاج است. سپردن این قلک‌ها به موزه، نه یک اهدای ساده که یک دخیل ماندگار بود؛ تلاشی برای آرام کردن بی‌قراری پدری که می‌خواست بداند یادگاری‌های پاره تنش، در امن‌ترین جای جهان و در جوار امام مهربانی‌ها، جاودانه می‌ماند. سال‌ها بعد، زائرانی که مقابل این ویرترین می‌ایستند، به این دو قلب سفالی خیره می‌شوند که نه با پول که با عشق و مظلومیت پر شده‌اند. اینجا، ارزش این سفال‌های ساده از تمام گنجینه‌های طلا فراتر می‌رود؛ چرا که این‌ها نه یک شیء که سندی از یک توسل ناب و پناه ابدی هستند.

🌸 درگاه نذورات؛ جایی که پول‌هایی ارزش شدند

نذورات حرم مطهر رضوی، شاهد پارادوکسی غریب بود. روزانه میالغی به این دفتر سپرده می‌شود، اما وقتی دو مرد با چهره‌های سوخته و لباس‌های مشکی، دو قلک کوچک سفالی را روی میز گذاشتند، ناگهان همه چیز تغییر کرد. پدرها با صدایی که از عمق جانشان برمی‌آمد، می‌گفتند: «این‌ها پول‌های فاطمه و اسراء است. می‌خواستیم خرج حرم آقا شود.» آنها آماده بودند که قلک‌ها شکسته شود، اسکناس‌ها شمارش شود و قبضی صادر گردد. اما وقتی متصدی دفتر، نوار صورتی دور قلک و آیه «و ان یکاد» را دید، دستش لرزید. اسکناس‌های درون قلک، دیگر وجه رایج مملکت نبودند؛ آنها پاره‌های جگر یک شهر و بلکه یک کشور بودند. نگاه‌ها به قلک‌ها بود؛ جایی که آرزوهای دودانش‌آموز کلاس اولی در آن حبس شده بود. تصمیمی در آن اتاق گرفته شد: این قلک‌ها نباید شکسته شوند.

